

صورت‌بندی قواعد فقهی حاکم بر روابط زوجین در سوره مبارکه احزاب

مریم اسماعیلی پوزان * پژوهشکده فقه و علوم انسانی، موسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا علیه‌السلام، قم، ایران.

m.esmaeli0621@gmail.com

چکیده

قواعد فقه در حوزه حقوق خانواده، گزاره‌های عمومی هستند که بنیان اصلی بسیاری از ضوابط حقوقی این حوزه را تشکیل داده‌اند. از جمله این قواعد می‌توان به «عَدَمُ تَخْيِيرِ الزَّوْجَةِ فِي اِنْحِلَالِ النِّكَاحِ بِنَفْسِهَا اِلَّا فِي مَوَارِدَ خَاصَّةٍ»، «سَرَّاحٌ جَمِيلٌ»، «عَدَمُ اشْتِرَاطِ وُجُودِ الْمَهْرِ فِي الْعَقْدِ الدَّائِمِ»، و «وُجُوبُ الْعَدْلِ فِي الْقِسْمِ بَيْنَ الزَّوْجَاتِ» اشاره کرد که از مهم‌ترین قواعد فقهی حاکم بر روابط زناشویی در نظام اسلامی به شمار می‌آیند. جستار پیش‌رو، با روش توصیفی تحلیلی و رویکرد تحلیلی، قواعد مذکور را به‌طور خاص با استناد به آیات سوره مبارکه احزاب، و با توجه به دیگر منابع اصیل فقهی مورد بررسی قرار می‌دهد. انعکاس این قواعد در مواد قانون مدنی ایران، به‌عنوان پیوندی میان فقه اسلامی و حقوق نوین، از نظر نگارنده دور نمانده است. صورت‌بندی قواعد فقه و شناسایی بستر کاربرد آن‌ها، نه‌تنها امکان ضابطه‌مندسازی فقه را فراهم می‌آورد، بلکه زمینه لازم برای وحدت رویه قضایی در موارد فقدان نص قانونی را نیز مطابق با اصل ۱۶۷ قانون اساسی تدارک می‌کند.

واژگان کلیدی: قواعد فقه، رابطه زناشویی، سوره مبارکه احزاب، سکوت قانون.

بخش عمده‌ای از احکام شرعی هم در حیطه ظواهر و اعمال خارجی و هم در ساحت‌های واقعی و معنوی در قرآن کریم نهفته است. این آیات در بستر موضوعات گوناگون زندگی انسانی جای گرفته‌اند، از جمله آن موضوعات، مساله خانواده است که به عنوان یکی از پایه‌های بنیادین جامعه اسلامی، دارای جایگاه بسیار مهمی است. این موضوعات تحت عنوان «آیات الاحکام» شناخته می‌شوند و شامل مجموعه‌ای از احکام فقهی و تکالیف عملی هستند که بر تمامی زمینه‌های زندگی انسان اسلامی سایه افکنده‌اند.

وقتی یک حکم شرعی به گونه‌ای کلی و عام بیان شود که بتواند به تعداد زیادی از موارد و مصادیق خاص اطلاق شود، آن را قاعده فقهی می‌نامند. قواعد فقهی گزاره‌هایی هستند متضمن حکم شرعی که دارای شمولیت وسیعی بوده و هم ابعاد عبادی و هم معاملی زندگی مسلمانان را دربر می‌گیرند.

مساله مهمی که در این میان مطرح است این است که هرچه بیشتر بتوانیم قواعد فقهی را از نصوص قرآنی و روایی استخراج کنیم، به همان اندازه می‌توانیم در حل مشکلات فقهی و حقوقی جزئی بدون نیاز به اجتهاد مستقیم به نتیجه برسیم. به بیان دیگر، در صورت کشف قواعد فقهی از آیات قرآنی، تنها لازم است که موضوع مسئله تحت یکی از قواعد کلی قرار گیرد و بدون اینکه وقت زیادی صرف کنیم و یا نیاز به اجتهاد مستقل داشته باشیم، با تطبیق موضوع بر حکم کلی، پاسخ مسئله را استنتاج کنیم. بنابراین، ضروری است که فقه از حالت "مسئله‌محور" بودن خارج شده و به مجموعه‌ای از قواعد کلی تبدیل شود. یعنی ضروری است تا مسائل فراوانی را ذیل یک قاعده واحد جمع کنیم و آن قاعده را در اختیار مکلفین قرار دهیم. البته، برای درک بهتر نحوه کاربرد قاعده، می‌توان چند مثال را به عنوان مصادیق عملی برای او ذکر کرد تا طریق تطبیق کلی بر جزئی را فراگیرد تا پس از آن، شخص بتواند قاعده را به صورت کامل درک کرده و در موارد جدید نیز به کار گیرد.

سوره احزاب یکی از سوره‌های مبارکه قرآن کریم است که دارای ۷۳ آیه است و به موضوعات گوناگونی می‌پردازد، از جمله: واقعه خندق و رویدادهای تاریخی؛ احکام خاص مرتبط با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ مذمت رسوم جاهلیت نظیر ظهار و فرزندخواندگی و احکام مرتبط با آن؛ نکوهش منافقان و خط‌مشی‌های غلط آنان و احکام فقهی در زمینه‌های مختلف نظیر حفظ عفت، حجاب، معاد.

هدف اصلی این پژوهش آن است که چه قواعد فقهی می‌توان در زمینه روابط زوجین از سوره احزاب استخراج کرد؟ هر یک از این قواعد بر چه ادله و مستندات استوار است؟ و چه تطبیقات فقهی و حقوقی در نظام خانوادگی اسلامی و حتی حقوق مدنی دارند؟ در این راستا، نویسنده به کشف و استخراج چند قاعده فقهی بنیادین و مهم از آیات این سوره پرداخته و هر یک را با توجه به منابع قرآنی، روایی و فقهی مورد واکاوی و تحلیل قرار داده است.

قواعد فقهی استخراج‌شده از سوره مبارکه احزاب، به‌ویژه در زمینه روابط زوجین، می‌تواند به‌عنوان مبنای عملیاتی در تنظیم و مدیریت خانواده‌های اسلامی مورد استفاده قرار گیرد. این قواعد، از جمله «عدم تخییر الزوجه فی انحلال النکاح بنفسها الا فی موارد خاصه»، «سراح جمیل»، «عدم اشتراط وجود المهر فی العقد الدائم»، و «وجوب العدل فی القسم بین الزوجات»، نه تنها چارچوب‌های حقوقی را برای حفظ حقوق زوجین فراهم می‌آورند، بلکه با ایجاد الگوهای رفتاری و اخلاقی در روابط زناشویی، به تقویت بنیان خانواده کمک می‌کنند. به‌کارگیری این قواعد در رویه‌های قضایی و مشاوره‌های خانوادگی می‌تواند به حل اختلافات، حفظ تعادل و ایجاد فضای سالم در خانواده‌ها منجر شود. همچنین، با توجه به انعکاس این قواعد در مواد قانون مدنی ایران، امکان هم‌راستایی فقه اسلامی و حقوق مدنی فراهم می‌شود که موجب تسهیل در فرآیندهای قانونی و حقوقی می‌گردد.

قاعده اول: لا خيار للزوجة في انحلال النكاح بنفسها إلا في موارد خاصة

الف. مضمون قاعده

در نظام حقوق خانوادگی اسلامی، نکاح به عنوان بنیان زندگی زناشویی و پیمان محکمی میان زن و شوهر تعریف شده است که انحلال آن تنها در چارچوب ضوابط و مقررات شرعی میسر می‌گردد. این انحلال می‌تواند از طریق «طلاق» یا «فسخ» صورت گیرد؛ هرچند که هر دو محدودیت‌های خاص خود را دارد و نمی‌توان آن را به صورت کلی و بدون لحاظ کردن ضوابط شرعی و حقوقی تعمیم داد.

قاعده «لا خيار للزوجة في انحلال النكاح بنفسها إلا في موارد خاصة» بیانگر آن است که زن بدون سبب شرعی و به صرف اختیار خود، حق فسخ یا انحلال عقد نکاح را ندارد.

طلاق به عنوان روش عمده انحلال نکاح محسوب می‌شود. در فقه اسلامی، طلاق امری ایقاعی است که تنها با اراده مرد واقع می‌شود و واگذاری این حق به زن به صورت مستقل و بدون مجوز شرعی خاص مشروعیت ندارد و به اراده و اختیار او نهاده نشده است.

«فسخ» در لغت به معنای نقض، شکستن و ابطال است (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۵) و در اصطلاح فقهی، به عنوان یکی از طرق و اسباب انحلال و فروپاشی معامله تلقی می‌شود. (عبدالممنع، معجم المصطلحات والالفاظ الفقهیه، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۴۲) که به موجب آن، یکی از طرفین می‌تواند از روی اختیار عقد را به هم بزند.

روایات متعددی از ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود دارد که نشان می‌دهند فسخ نکاح فقط در صورت وجود یکی از اسباب مثبت نظیر خیار تخلف از وصف، وجود عیب در یکی از طرفین یا تدلیس یا فریب (طوسی، ۱۴۱۸، ج ۷، ص ۴۲۲؛ حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۱، ص ۲۰۷) مشروعیت پیدا می‌کند و می‌تواند توسط حاکم و با رعایت شرایط خاص انجام شود (نجفی، ۱۴۳۲، ج ۳۰، ص ۳۱۸، ۳۷۶، ۳۴۱، ۳۸۰).

یکی از اجماعات منقول از شیخ طوسی در کتاب مبسوط آن است که «النکاح لا یدخله خيار المجلس و لا خيار الشرط» (موسوی روضاتی، ۱۴۳۲، ج ۳، ص ۷۰۳).

سید خوئی نیز در کتاب محاضرات فی الفقه الجعفری می‌نویسد: «إِنَّ النِّكَاحَ هُوَ إِيجَادُ الْعَلَقَةِ الدَّائِمِيَّةِ بَيْنَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ فِي مُقَابِلِ الْمُتَعَةِ، فَجَعَلَ الْخِيَارَ فِيهِ مُنَافٍ لَذَلِكَ» وی در عدم مشروعیت اقاله در عقد نکاح که به واسطه رضایت طرفینی واقع شود می‌نویسد: «أَنَّ نَفْذَ الشَّرْطِ إِنَّمَا يَكُونُ فِيمَا إِذَا ثَبَتَ جَوَازُهُ فِي حَدِّ نَفْسِهِ، وَفِي النِّكَاحِ لَمْ يَثْبُتْ ذَلِكَ، إِمَّا لِلْقَطْعِ بَعْدَ دُخُولِ الْإِقَالَةِ فِيهِ إِذَا تَرَاضَيَا بِذَلِكَ، وَمَعَ الشَّكِّ فِي جَوَازِ الْإِقَالَةِ وَعَدَمِهِ، فَمَقْتَضَى الْأَسْتِصْحَابِ بَقَاءُ الْعَلَقَةِ الزَّوْجِيَّةِ وَعَدَمُ زَوَالِهَا بِالْإِقَالَةِ؛ «نفوذ شرط تنها در مواردی صورت می‌گیرد که جواز آن به طور ذاتی ثابت شده باشد؛ اما در نکاح، چنین جوازی ثابت نشده است؛ یا به خاطر اینکه به طور قطع مشخص است که اقاله و توافق دو طرف در آن مطرح نمی‌شود و همچنین اینکه در صورت شک در جواز اقاله یا عدم آن، مقتضای استصحاب، بقای علقه زوجیت است و اینکه با اقاله این عقد از بین نمی‌رود» و سپس می‌افزاید: «وَبِعِبَارَةٍ وَأَصَحِّهِ: الْإِقَالَةُ لَا تَكُونُ مُؤَثِّرَةً فِي رَفْعِ الزَّوْجِيَّةِ إِمَّا قَطْعاً وَإِمَّا بِمَقْتَضَى الْأَسْتِصْحَابِ، فَلَا دَلِيلَ عَلَى نَفْذِ جَعْلِ الْخِيَارِ. وَالتَّمَسُّكُ بَثْبُوتِ خِيَارِ الْفَسْخِ بِبَعْضِ الْعُيُوبِ قَدْ عُرِفَ الْجَوَابُ عَنْهُ؛ «به بیان روشن‌تر: اقاله هیچ‌گونه تأثیری در برطرف کردن رابطه زناشویی ندارد چه به صورت قطعی و چه به مقتضای استصحاب، بنابراین دلیلی برای نفوذ جعل

خیار (اختیار فسخ) وجود ندارد. همچنین، استناد به وجود خیار فسخ در برخی عیوب، پاسخی بر آن داده شده است که آن را درک کرده‌اید.» (خوئی، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۲۲۲).

این عبارات بیانگر آن است که در فقه امامیه، «خیار فسخ» به صورت مطلق و بدون سبب مشروع برای هیچ یک از طرفین، به ویژه زوجه، مورد تأیید و پذیرش قرار نگرفته است. چراکه نکاح به عنوان یک عقد دائمی، دارای طیفی از حقوق و تعهدات است که فسخ آن بدون وجود سبب مشروع، مغایر با ماهیت ذاتی نکاح و یا مغایر با اصل استصحاب است.

یکی دیگر از طرق انحلال نکاح، تقاضای طلاق خلع است که به موجب آن، در صورتی که زن مایل به ادامه زندگی مشترک نباشد می‌تواند در مقابل دادن مالی معین به زوج، او را راضی به طلاق نماید (نجفی جواهری، محمدحسن، ۱۴۳۲، ج ۳۳، ص ۲). بنابراین در فقه اسلامی، اگرچه زوجه دارای حقوق قابل توجهی در عقد و اجرای آن است ولیکن نمی‌تواند به صورت یک جانبه و با اتکاء به اختیار خود و بدون مجوز شرعی، عقد نکاح را فسخ یا منحل کند.

ب. ادله و مستندات

۱. قرآن کریم؛ آیه ۲۸ سوره احزاب

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّزَوْجِكَ إِن كُنتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا...»

این آیه به طور مستقیم همسران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را خطاب کرده و به آنها یادآوری می‌کند که زندگی دنیوی آنها با سایر زنان متفاوت است. آنها بین دو راه باید انتخاب کنند: اگر به دنبال لذت‌ها و زینت‌های دنیا هستند، می‌توانند از زندگی با پیامبر خدا پایان دهند اما اگر خدا، رسول و آخرت را مقصود خود قرار داده‌اند، باید شرایط سخت‌تری را نسبت به سایر زنان تحمل کنند. این آیه در پی واکنشی از برخی همسران

پیامبر نازل شده که نسبت به ساده‌زیستی در کنار او ناراضی بودند و خواهان تسهیل در زندگی مادی‌شان شده بودند. خداوند از طریق این آیات، اختیار تصمیم را در دستان خودشان قرار داده و آنها را بین دنیا و آخرت مخیر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۶، ص ۴۵۴).

از دیدگاه مفسران، این آیه به منزله یک استثناء شرعی مطرح است که فقط به پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اختصاص دارد و از احکام خاصه نبوی شناخته می‌شود و این حکم شامل عموم مسلمانان نمی‌شود (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۹۰). مشهور فقهای امامیه نیز بر این نظر هستند که طلاق فعلی است که تنها مرد می‌تواند آن را واقع کند و تفویض و تخییر زوجه برای الزام به عقد زوجیت یا مفارقت و جدایی جایز نیست. به عبارت دیگر، زوج حق ندارد طلاق را کاملاً و به طور مطلق به اختیار زن قرار دهد و در این فرض، در صورتی که زوجه جدایی را انتخاب و اختیار کند، طلاق واقع نمی‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۳۸۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۸۳؛ نجفی، ۱۴۳۲، ج ۳۰، ص ۶۷).

اگرچه دلالت منطوقی این آیه نشان‌دهنده خصوصیت نبوی پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است ولیکن مدلول التزامی آن می‌تواند اساس و بنیانی برای بحث فقهی درباره «اصل اختیار زن در انحلال نکاح» هرچند به طور مشروط فراهم کند. بدین معنا که در شرایط خاص، زن نیز می‌تواند نسبت به انفصال و جدایی اظهار نظر کند؛ اما نه به گونه‌ای که موجب حق اختیار زن به صورت مطلق برای طلاق شود بلکه به گونه‌ای که در موارد جنون مرد (نجفی، ۱۴۳۲، ج ۳۲، ص ۱۰-۶) و یا اثبات عسر و حرج زوجه و یا بذل فدیة توسط زوجه به زوج و جلب رضایت زوج (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۸۷؛ نجفی، ۱۴۳۲، ج ۱۷، ص ۵۲۷؛ حکیم، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۰۵) می‌تواند نکاح را برهم زده و منحل کند.

در نظام حقوقی داخلی ایران نیز مقوله «طلاق توافقی» وجود دارد که اغلب به عنوان مصداقی از طلاق خلع یا مبارات در نظر گرفته می‌شود. ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و ماده ۲۵ قانون حمایت از خانواده، زمینه‌ای برای درخواست طلاق در شرایط خاص فراهم کرده‌اند. البته باید توجه داشت که طلاق توافقی در حقوق مدنی، معادل فسخ نکاح نیست. «این طلاق نیز در قالب یک ایقاع (اعلام طلاق توسط مرد) اتفاق می‌افتد. رضایت زن در این فرآیند، نقشی در ایقاع طلاق ندارد بلکه در تعیین مسائل مالی و تبعیات طلاق مؤثر است. بنابراین، طبق قاعده فقهی «الطلاق بید من اخذ بالساق»، اراده زوج به تنهایی کافی است تا طلاق واقع شود و مشروط به موافقت یا عدم انصراف زن نیست.» (دادنامه دیوان عالی کشور، شماره قطعی: ۹۴۰۹۹۸۸۳۱۲۰۰۰۲۶۸، تاریخ ۲۲/۱۰/۱۳۹۴، گروه حقوقی شعبه حقوقی دیوان عالی کشور)

۲. روایات

در نظام شریعت اسلامی، اختیار انحلال نکاح به زوج واگذار شده است و این معنا مورد تایید قاعده فقهی مشهور نیز هست که تصریح می‌دارد که «الطلاقُ بید من اخذ بالساق» (ابن ابی جمهور، عوالی الثالی، ج ۱، ص ۲۳۴). همچنین در وسائل الشیعه نیز بابی مستقل با عنوان «ان الطلاق بید الرجل دون المرأة» وجود دارد (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۲، باب ۴۲). چنانچه در روایتی مرسله از هارون بن مسلم روایت است که به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند که نظر شما درباره مردی که امر همسرش را در اختیار او قرار می‌دهد چیست؟ فرمود: «ولی الامر من لیس اهله و خالف السنه و لم یجز النکاح» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۲۳۰).

همچنین در روایت دیگری از عیص بن قاسم آمده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمودند: «إنما هذا شیء کان لرسول الله صلی الله علیه وآله خاصه أمر بذلک ففعل ولو اخترن أنفسهن لطلقهن؛ این امر تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است

که به آن امر شد و آن را انجام داد و اگر آن زنان خودشان را اختیار می کردند، قطعاً آنها را طلاق می داد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۲۳۰).

هرچند این روایات از حیث سند مرسله و ضعیف هستند، اما به دلیل مطابقت با قرآن کریم و قبول فقهای امامیه (البته در صورتی که قائل باشیم ضعف سند با عمل مشهور فقها جبران می شود) تلقی به قبول می شود. (مکارم شیرازی ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۳۳)

۳. سیره عقلا

افزون بر قرآن کریم و روایات، سیره متشرعه و سیره عقلایی بر آن است که اصل وضع اختیار انحلال نکاح برای زوجه بدون رضایت زوج امری غیرمقبول بوده و فاقد سابقه در نظام های حقوقی عرفی و شرعی است (ر.ک. مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ص ۱۳۳). بنابراین اصل «عدم جواز تخیر زوجه بر انحلال نکاح» مورد اتفاق فقهاست مگر در موارد خاص و مستثنی که شارع مقدس برای زوجه حق انحلال قائل شده است. از جمله آن موارد، طلاق خلع است که زوجه اختیار دارد که با بذل فدیة تقاضای طلاق کند و زوج را راضی به فراق و جدایی کند.

خلع در لغت به معنای کندن و خارج کردن است و در عبارت «خالعت المرأة زوجها» (مخالعة) به این معناست که زن به مرد چیزی فدیة کند تا مرد او را در قبال آن طلاق داده و او را از خود جدا کند» (فیومی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۷۸). در اصطلاح فقهی، طلاق خلع عبارت از آن است که زوجه به واسطه کراهت از زوج مالی را به او می دهد تا در قبال آن از قید زوجیت رها گردد. با این وجود اختیار طلاق همچنان در دست مرد است؛ چه پیش از طلاق و چه در طول عده، مرد می تواند در برابر بذل، زن را طلاق دهد یا ندهد و حتی پس از طلاق در صورتی که زن در بذل خود رجوع کند، مرد حق بازگشت به زوجه را خواهد داشت. (طوسی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۱۵۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۶؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۷۲۶) قانون مدنی ایران نیز در

ماده ۱۱۴۶ طلاق خلع را چنین تعریف کرده است: «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.»

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: إِذَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا لَا أُطِيعُ لَكَ أَمْرًا وَلَا أُبْرِي لَكَ قَسَمًا وَلَا أُعْتَسِلُ مِنْ جَنَابِهِ وَلَا وَطْئًا فِرَاشَكَ وَلَا دُخْلًا عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ أَوْ تَقُولُ مِنَ الْقَوْلِ مَا تَتَعَدَّى فِيهِ مِثْلَ هَذَا مُفَسِّرًا أَوْ مُجْمَلًا أَوْ تَقُولُ لَا أَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ فِيكَ جَازَ لَهُ أَنْ يَخْلَعَهَا عَلَى مَا تَرْضَاهُ عَلَيْهِ مِمَّا أَعْطَاهَا وَغَيْرِهِ يَأْخُذُ مِنْهَا مِنْ ذَلِكَ مَا اتَّفَقَا عَلَيْهِ وَ يَخْلَعَهَا وَ الْخُلْعُ تَطْلِيقُهُ بَائِنَهُ وَ لَيْسَ لَهُ عَلَيْهَا رَجْعُهُ إِلَّا أَنْ يَتَّفَقَا عَلَى عَقْدِ نِكَاحٍ مُسْتَقْبَلٍ فَتَكُونُ عِنْدَهُ عَلَى مَا بَقِيَ مِنَ الطَّلَاقِ وَ ذَلِكَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ؛ هنگامی که زن به همسرش بگوید: «امر تو را اطاعت و خواسته‌ها را اجابت نمی‌کنم؛ پس از جنابت، غسل نمی‌کنم؛ بستر تو را ترک می‌کنم و بدون اجازه‌ی تو بر تو داخل می‌شوم» و یا هر سخن طولانی یا مختصری بگوید که بیانگر سرکشی زن در برابر همسرش باشد؛ یا آنکه زن بگوید: «حدود الهی را در مورد تو رعایت نمی‌کنم»، مرد می‌تواند با گرفتن مهریه و هر هدیه و بخشش دیگر را که هر دو بر آن توافق دارند بگیرد و زن را طلاق دهد و این نوع از طلاق خلع، طلاق بائن است و مرد نمی‌تواند به زن رجوع کند مگر آنکه عقد نکاح دیگری، با رضایت یکدیگر جاری کنند. پس رجوع در دیگر اقسام طلاق برای مرد جایز است و آن است کلام خداوند عزوجل: وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» (حسینی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۱۸۲؛ مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۶۹)

بنابراین با تمسک به ادله قرآنی، روایی، سیره متشرعه، سیره عقلاء قاعده عدم جواز انحلال نکاح بدون اراده زوج اصل مسلم فقهی در باب انحلال نکاح است و زوجه تنها در چارچوب موارد منصوصه و با تحقق شرایط خاص می‌تواند درخواست انحلال یا جدایی از زوج نماید نه آنکه مستقلاً اقدام به انحلال نکاح کند.

ج. ارتباط با قواعد فقهی دیگر

۱. قاعده نفی ضرر

قاعده عدم جواز تخییر زوجه بر انحلال نکاح که ریشه در آیات، روایات و سیره‌ی مسلم فقهی دارد، بر این اصل استوار است که اختیار طلاق به دست مرد است و زن نمی‌تواند بدون مجوز شرعی یا وکالت، مستقلاً اقدام به انحلال عقد نکاح کند. بنابراین همانطور که گذشت این قاعده یکی از مظاهر تسلط زوج بر انحلال عقد است و مبتنی بر احکام امضایی در نکاح می‌باشد. اما از سوی دیگر، اقتضا و دلالت قاعده نفی ضرر و ضرار (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۷، ص ۳۴۱) بر آن است که در صورتی که استمرار نکاح برای زن موجب ضرر شخصی، جسمی یا روانی باشد، شارع مقدس نباید چنین ضرری را الزام‌آور و تحمیلی قرار دهد. در چنین حالتی، اگرچه قاعده اصلی حق طلاق را به زوج داده است و زوجه حقی بر طلاق ندارد ولیکن قاعده نفی ضرر می‌تواند مجوز دخالت حاکم شرع یا فسخ توسط زوجه باشد. امام خمینی در تحریرالوسیله (۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۱۹) می‌نویسد: «لو امتنع الزوج عن الانفاق فان ذلک قد یوجب الضرر علی الزوجه فیجوز للحاکم الزامه او تطبیقها؛ اگر استمرار زناشویی موجب ضرر نوعی بر زن باشد، حاکم می‌تواند زوج را الزام به طلاق کند و در صورت امتناع، خود اقدام به طلاق نماید.» بنابراین قاعده نفی ضرر در مواردی خاص، مخصص قاعده مورد بحث می‌شود.

۲. قاعده‌ی نفی عسر و حرج

«ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (سوره حج، آیه ۷۸)

قاعده‌ی «نفی عسر و حرج» («ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (سوره حج، آیه ۷۸) دارای گستره‌ی وسیع‌تری نسبت به قاعده‌ی «نفی ضرر» است و شامل مشقت‌های غیر متعارف نیز می‌شود. اگر زندگی زناشویی برای زن به حدی دشوار شود که ادامه‌ی آن حرجی تلقی گردد، حق انحلال نکاح از سوی زن با رجوع به حاکم شرع ممکن می‌شود. در منابع فقهی مانند جواهر الکلام (۱۴۲۳، ج ۳۳ ص ۲ و ۲۲۵) بحث از ولایت حاکم شرع در طلاق زوجه در صورت عسر و حرج زوجه آمده است که حاکم می‌تواند در صورت اثبات حرج، نکاح را به‌نماینده‌ی زوج منحل کرده و زن را طلاق دهد. بنابراین قاعده نفی عسر و حرج نیز می‌تواند به‌عنوان استثناء دیگری بر قاعده‌ی عدم جواز انحلال نکاح بدون اراده‌ی زوج عمل کند و در نتیجه، در موارد شدید، زن می‌تواند با اثبات عسر، تقاضای طلاق کند.

۳. قاعده تراضی

مشهور فقهای امامیه به لزوم تراضی در عقد نکاح اعتقاد دارند و اینکه عقد نکاح به مانند دیگر عقود، در اصل انعقاد، نیازمند رضایت طرفین (الا ان تكون تجاره عن تراض) است. با این حال، برخلاف برخی از عقود جایز (مانند وکالت)، در نکاح نمی‌توان به‌محض سلب رضایت یکی از طرفین، عقد را منحل دانست. (محقق حلی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۶۳). از این رو، رضایت زوجه به تنهایی نمی‌تواند منشا انحلال عقد نکاح شود، مگر اینکه از ابتدا وکالت در طلاق داشته باشد. بنابراین اگرچه قاعده تراضی در فقه از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است ولیکن انحلال نکاح بدون اراده‌ی زوج یا حکم شرعی جایز نیست و لذا این اصل نمی‌تواند قاعده مورد بحث را تخصیص بزند.

د. تطبیقات فقهی و حقوقی

۱. تفویض طلاق به زوجه که به موجب مخالفت نظر مشهور فقهاء با آن و اصل ثبوت حق طلاق برای زوج، طلاق واقع نمی‌شود.

۲. در موارد زیر، علی‌رغم آنکه اصل اولی، عدم اختیار زوجه برای انحلال عقد نکاح است؛ عقد نکاح منحل می‌شود؛

- طلاق خلع با بذل فدیة از طرف زوجه و رضایت زوج

- شرط وکالت طلاق با تفویض در ضمن عقد که در این فرض، طلاق توسط زوجه به نیابت از زوج واقع می‌شود. ماده ۱۱۱۹ ق.م. «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد.»

مشهور فقیهان امامیه قائل به جواز و صحت وکالت مطلق و مقید در طلاق هستند و بر این نظر هستند که غرض شارع صرفاً به مباشرت زوج در انشا صیغه طلاق تعلق نگرفته است و با توجه به اینکه به اجماع فقها طلاق از سوی وکیل فرد غایب صحیح است، به جهت اشتراک در مقتضی بین طلاق نیایی شخص غایب و حاضر، طلاق وکیل شخص حاضر نیز صحیح و نافذ خواهد بود. (شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۸؛ شهید ثانی، ۱۴۳۴، موسوعه الشهید الثانی، ج ۸، ص ۲۸۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲۳، ص ۱۱۲۳)

- اثبات موارد مجوز فسخ نکاح مانند عیوب زوج.

«جنون هر یک از زوجین به شرط استقرار، اعم از این که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است.» (ماده ۱۱۲۱ ق.م.)

«عیوب ذیل در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود: (۱) خصاء (۲) عنن به شرط اینکه ولو یکبار عمل زناشویی را انجام نداده باشد. (۳) مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد.» (ماده ۱۱۲۲ ق.م.)

- استنکاف یا عجز شوهر از دادن نفقه از دیگر اسباب انحلال نکاح از طرف زوجه است. ماده ۱۱۲۹ ق.م. بیان می‌دارد: در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم شوهر او را اجبار به طلاق می‌نماید همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه.»

سید خویی نیز می‌نویسد طلاق زنی که شوهر او عاجز از پرداخت نفقه بوده است یا عجز بر او طاری شده یا ممتنع از انفاق است به وسیله حاکم ممکن است (خوئی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۲۹۳)

- اثبات عسر و حرج زوجه مجوز انحلال نکاح از طرف زوجه می‌باشد که در این فرض، طلاق توسط حاکم و یا مقام ذی صلاح از طرف او صورت می‌گیرد. ماده ۱۱۳۰ ق.م. (اصلاحی ۱۳۷۰) نیز تصریح می‌دارد: در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

- غیبت طولانی یا مفقود الاثر بودن زوج موجب می‌شود که با اختیار زن، طلاق توسط حاکم و یا مقام ذی صلاح از طرف او صورت گیرد. بند یک ماده ۱۱۳۰ ق.م.: در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند

زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

تبصره (الحاقی ۲۹/۴/۱۳۸۱ مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام) - عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه‌ی زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می‌گردد: ۱- ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه.»

قاعده دوم: قاعده سراح جمیل؛ «الطلاق بمعروف»

الف. مضمون قاعده

قاعده «سراح جمیل» به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول اخلاقی و حقوقی در فرآیند طلاق، از نقشی برجسته و عمیق در نظام خانوادگی اسلامی برخوردار است. این قاعده ضمن بازتاب ماهیت اخلاق‌محور اسلام، به نحو چشمگیری در نحوه اجرای طلاق تأثیرگذار است و از آن، در فقه اسلامی، به عنوان الگویی انسانی و اخلاقی برای فرآیند انفصال و جدایی یاد می‌شود.

به موجب این قاعده، مفارقت و جدایی زوجین از یکدیگر نه تنها باید از لحاظ شرعی مشروع باشد بلکه باید با حفظ کرامت و حرمت طرفین، بدون خصومت، انتقام‌جویی و با رعایت احترام متقابل در تمامی مراحل انجام گیرد. این امر نه تنها موجب تسهیل و تسریع در بازگشت زن به محیط خانوادگی یا تشکیل یک زندگی جدید و سالم می‌شود بلکه به عنوان یک ضابطه‌ی فرهنگی و اخلاقی، می‌تواند در کاهش آسیب‌های اجتماعی ناشی از طلاق نیز مؤثر باشد.

«سراح» در لغت عرب به معنای سهولت و آسانی (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱ ص ۳۷۱ و ۴۰۶؛ ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۷۹)، فرستادن رسول و پیام رسان به جایی (لسان العرب ج ۲، ص ۴۷۹) بوده و در اصطلاح قرآنی و در عبارت «تسريح المرأة» به معنای جدایی و مفارقت (طریحی، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۸) (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۷۹) آمده است.

«سراح جمیل» اصطلاحی است که در منابع قرآنی و تفسیری به معنای اخراج و خارج کردن کسی از جایی (جرجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۸۷) و «رها کردن زوجه به نحو متعارفی است که شرع نیز آن را قبول دارد» (المیزان، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۵۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۶۲) است. این امر شامل تمام مواردی می‌شود که در فرآیند طلاق، احترام متقابل، عدم ایذاء و رفتار مناسب با زن را لحاظ می‌کند.

ب. ادله و مستندات

۱. قرآن کریم

۱.۱. آیه ۲۸ سوره احزاب:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرَحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

این آیه، به همسران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اجازه می‌دهد که در صورت تمایل به زندگی دنیوی، از راه او جدا شوند. این تصمیم، با عبارت «أَسْرَحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» همراه است که نشانه‌ای از طلاق محترمانه و بدون خصومت است. از این رو، این آیه، نمونه‌ای از رفتار نیکو و انسانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با همسرانش است. عبارت «سراح جمیل» در اینجا بیانگر آن است که انفصال باید با حسن خلق، احترام و بدون تحقیر و تهدید همراه باشد.

۱.۲. آیه ۴۹ سوره احزاب:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا».

این آیه، ضمن تعیین حکم شرعی عده در مورد زنان مطلقه‌ای که هنوز مورد دخول قرار نگرفته، به «سراح جمیل» توصیه می‌کند. این توصیه، نشان‌دهنده اهمیت اخلاق و انسانیت در فرآیند طلاق است.

۱.۳. آیه ۲۳۱ سوره بقره:

«فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»

جمله «سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، یک اصل کلی در رفتار با زنان مطلقه را مشخص می‌کند که به طور مطلق، چه در صورت تمایل به بازگشت و ادامه زندگی مشترک و چه در صورت تصمیم به انفصال، رفتار زوجین باید بر اساس «معروف» یعنی نیکو، انسانی و شایسته باشد.

۲. روایات

در روایتی از امام باقر علیه السلام در تفسیر جمله «وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» آمده است: «تا آنجا که می‌توانید به نیکویی با آنان در هنگام طلاق رفتار کنید، زیرا زنان مطلقه با اندوه و تلخ‌کامی و وحشت به خانواده خویش باز می‌گردند و گاه مورد شماتت و بدگویی دشمنان قرار می‌گیرند». (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۸۸، ح ۱۶۳).

در روایتی دیگر، ابوالقاسم فارسی از امام رضا علیه السلام درباره آیه «فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ» می‌پرسد که مقصود از آن چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «أَمَّا الْأَمْسَاكُ بِالْمَعْرُوفِ فَكَفُّ الْأَذَى وَ إِحْبَاءُ النَّفَقَةِ وَ أَمَّا التَّسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ فَالطَّلَاقُ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ؛ منظور از اِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ این است که از آزار زن خود، دست بردارد و بی‌منت و بدون آن که از او چیزی بخواهد، به او نفقه دهد و منظور از تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ

این است که او را بنابر آنچه که در قرآن آمده، طلاق دهد.» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۱، ص ۱۵۵)

بنابراین در متون روایی، عبارت «سراح یا تسریح جمیل» به عنوان نوعی تساهل و روشی مناسب برای رفع تنش و حفظ حرمت طرفین تفسیر شده است.

۳. قول فقها و مفسرین

در متون فقهی و تفسیری نیز عبارت «سراح جمیل» به عنوان طریقی مهم برای حفظ حرمت و کرامت زوجین معنا شده است که در اینجا به نظر برخی از فقها و مفسرین در تفسیر آیات الاحکام اشاره می شود:

۳.۱. مقدس اردبیلی

مقدس اردبیلی در کتاب زبده البیان می نویسد: «(سَرَّاحاً جَمِیلاً) اِی تَخْلِیةً مِنْ غَیْرِ ضَرَّارٍ وَ لَا مَنَعٍ وَاجِبٍ مِنْ نَفَقَةٍ وَ کَسَوَةٍ وَ مَتَعَةٍ وَ مَهْرٍ وَ غَیْرِهَا، اِشَارَةٌ اِلٰی مَا نَفَاهُ فِی قَوْلِهِ «وَ لَا تُمَسِّکُوهُنَّ ضَرَّارًا» وَ نَحْوِ ذَلِکَ وَ بِالْجَمْلَةِ لَا یَجُوزُ الْخُرُوجُ عَنِ الشَّرْعِ، فِیَجِبُ اِمَّا الْاِمْسَاکَ بِالْمَعْرُوفِ اَوْ الْمَفَارَقَةَ بِه مِنْ غَیْرِ قَصْدٍ اِلِضْرَارٍ؛ سَرَّاحٌ جَمِیلاً» به معنای رهایی بدون ضرر رساندن یا محرومیت از حقوق واجب اعم از نفقه، لباس، متعه، مهریه و غیره است. چنانچه در آیه شریفه «وَ لَا تُمَسِّکُوهُنَّ ضَرَّارًا» و مانند آن نیز به آن اشاره دارد و خلاصه اینکه جایز نیست که از حد شرعی خارج شد و لذا واجب است که مرد یا همسر خود را با شیوه‌ای نیکو نگه دارد و یا آنکه از او بدون قصد ضرر رساندن جدا شود.» (مقدس اردبیلی، بی تا، ص ۵۹۷)

۳.۲. آیت الله عباسعلی عمید زنجانی در «آیات الأحکام»:

«... سراح جمیل» نوعی تساهل و اعمال روش منتهی به راحتی طرف را در بر دارد لکن در خصوص موارد آیه از آنجا که به معنی بیرون کردن زن پس از اتمام عدّه از خانه شوهر است، ممکن است همراه با روشهای غیر متعارف و اهانت آمیز باشد. با قید «سراحاً جمیلاً»

تأکید شده است که از روشهایی استفاده شود که تشریفات ترک خانه شوهر برای زنان به وابستگی روحی آنان به خانه شوهر و منزلت خانوادگی و اجتماعی آنان که روزی کدبانوی آن خانه محسوب می‌شدند لطمه‌ای وارد نیاورد و جمال زن در همه حال حفظ و رعایت شود. (عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص ۳۱۷)

۳.۳. جرجانی در تفسیر شاهی:

تسريح مصدر من سرح يسرح بتشديد العين فيهما و هو الارسال و الاخراج و من المعلوم ان ارسال كل شيء يكون بحسبه فارسال الزوجه يكون بالطلاق و اتصافه بالجميل يكون بإعطاء المهر و المتعة و النفقة من دون ان يكون بين الزوجين تشاجر و خصومة و اجحاف لأحدهما و التقيد بذلك؛ تسريح مصدر از فعل سَرَحَ يسرَحَ عبارت از فرستادن و بیرون کردن است. معلوم است که فرستادن هر چیزی بر اساس طبیعت آن است، بنابراین فرستادن زن با طلاق است و توصیف آن به زیبایی عبارت از دادن مهریه، متعه و نفقه است بدون نزاع، اختلاف یا بی‌عدالتی بین زوجین و پایبندی به آن» (جرجانی، ۱۳۶۲، ص ۳۸۷)

د. تطبیقات فقهی و حقوقی

۱. حفظ حرمت و کرامت انسانی زن و مرد و عدم ایجاد تنش و خصوصیت

اسلام در تمام مراحل زندگی، حتی در زمان جدایی، بر حفظ حرمت و کرامت فردی تأکید دارد. طلاق نباید به منزله انتقام یا تحقیر و یا به منظور ایجاد آسیب مادی و معنوی باشد، بلکه باید به گونه‌ای صورت گیرد که هر دو طرف بتوانند با احترام از هم جدا شوند چرا که همه این موارد با مفهوم «سراح جمیل» در تضاد است و به دلالت التزامی قرآن کریم از آن، نهی شده است.

اگرچه در قانون مدنی عنوان «سراح جمیل» به صراحت نیامده ولیکن می توان از برخی مواد این قانون مانند ماده ۱۱۳۰ (حفظ حقوق زن در موقعیت عسر و حرج) و یا ماده ۲۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ (الزام به مشاوره با هدف جلوگیری از طلاق های ناخواسته) چنین استنباط نمود که این قانون با هدف حل و فص مسالمت آمیز میان زوجین قبل از صدور حکم طلاق، برای تحقق سراح جمیل تلاش کرده است تا جامعه به سمتی حرکت کند که حقوق و اصول اخلاقی در کنار هم به حفظ سلامت اجتماعی کمک کند.

۳. رعایت حقوق مالی:

یکی دیگر از مصادیق سراح به معروف آن است که حقوق مالی زوجه که شامل دادن متعه، مهر و هرگونه حقی که شرعاً برای زن مقرر شده رعایت شود؛ در غیر این صورت، طلاق بدون رعایت این حقوق، نه تنها اسلامی نیست، بلکه ظلم محسوب می شود. در منابع حدیثی نیز به این امر تأکید شده است. در روایتی از امام محمد باقر (علیه السلام)، آمده است: «... فَمَتَّعُوهُنَّ وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا»، قال: «مَتَّعُوهُنَّ أَيْ أَجْمَلُوهُنَّ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَعْرُوفٍ، فَإِنَّهُنَّ يَرْجِعْنَ بِكَأْبَةٍ وَ وَحْشَةٍ وَ هُمْ عَظِيمٌ وَ شِمَاتَةٌ مِنْ أَعْدَائِهِنَّ...؛ «مَتَّعُوهُنَّ» يَعْنِي زَنَانًا رَا بِه زِيَابِي وَ خُوبِي كَهْ اَز سُوِي شَمَا مِيَسِرْ اِسْت، بِدَرْقَه كْنِيْد؛ زِيَا اَنَهَا بِا نَارَا حَتِي وَ تَنْهَائِي وَ دَلْتَنَگِي فَرَاوَان وَ هَمْرَاه بِا غَمِّ عَمِيْق وَ شَادِي دَشْمَنَانْشَان، بَا زَمِي گَرْدَنْد». (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۸۸، ح ۱۶۳). این روایت، عمق انسانی و روانی فرآیند طلاق را برجسته می کند و ضرورت رفتار نیکو و انسانی با زنان مطلقه را روشن می سازد.

در ادله و مستندات قرآنی قاعده «تسريح بمعروف» در دو آیه سوره احزاب عبارت «أَمَتَّعُكُنَّ وَ أَسَرَّحُكُنَّ» و یا «فَمَتَّعُوهُنَّ وَ سَرَّحُوهُنَّ» آمده است. مفاد هر دو آیه همانطور که مشخص است چیزی جز وجوب اعطای مهر و حق زوجه مطلقه نیست. اما مقدار این حق و «متعه»

در آیه، مورد بیان قرار نگرفته و بیان آن به فرصت دیگر موکول شده است. بنابراین می‌توان گفت که با توجه به آیه تنصیف مهر، مفاد آیه «فمَتَّوْهَنَ» اولاً دلالت دارد بر اینکه در مورد مطلقه مدخوله که دارای مهر مفروض و معین است (مهرالمسمی) و یا مطلقه مدخوله ای که مهر او غیر مفروض و غیر معین است نصف (مهرالمثل) نصف می‌شود و ثانیاً مطلقه غیر مدخوله ای که مهر معینی برای او تعیین نشده است و به تبعیت از دو آیه مزبور «المهر المتعه» نامیده اند (عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۱)

چنانچه در قانون مدنی نیز در صورت وقوع طلاق، زن موجب مواد ۱۰۹۲ مستحق مهر خواهد بود و به موجب ماده ۱۰۹۳ هر گاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر زن خود را طلاق دهد، زن مستحق مهر المتعه خواهد بود. بنابراین یکی از مصادیق تسریح بمعروف آن است که تمامی حقوق مالی زوجه به موجب شرع و قانون تادیه شود.

قاعده سوم: خلیه عقد الزواج الدائم من المهر

الف. مضمون قاعده

یکی از فروع و مسائلی که در کتاب النکاح مورد بحث و بررسی فقهی قرار می‌گیرد مساله مفوضه البضع است که به موجب آن، در عقد نکاح و تزویج صداق و مهر ذکر نمی‌شود و زوجه بضع و حق تمتع خود را به مرد تفویض می‌کند و مهر را در ضمن عقد نکاح مهمل گذاشته و معین نمی‌کند.

تفویض در لغت به معنای ایکال امر به دیگری است که در معنای اهمال و عدم تعیین نیز به کار رفته است. (شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۲۰۱؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۹۴؛ جواهر، ۱۴۲۳، ج ۳۱، ص ۴۹) مرحوم امام خمینی در تعریف مفوضه البضع می‌نویسد «المراه التي لم يذكر في عقدها مهر» (۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۲۰)

تفویض و اهمال در عقد نکاح موقت و اخلال به آن موجب بطلان آن می‌شود؛ در حالی که در عقد دائم که بدون تعیین و ذکر مهر انجام شود عقد صحیح است. مشهور فقها بر این نظر هستند که در عقد نکاح دائم، ذکر مهر شرط صحت عقد نیست. به عبارت دیگر، اگر عقد نکاح دائم بدون تعیین و ذکر مهر واقع شود، عقد صحیح است و حتی اگر در ضمن عقد تصریح شود که مهری در کار نخواهد بود، همچنان عقد صحیح است و در صورتی که پس از عقد، دخولی صورت گیرد و مهر تعیین نشده باشد، زن مستحق مهر المثل خواهد بود، و اگر طلاق پیش از دخول صورت گیرد، تنها مستحق متعه خواهد بود نه مهر (جواهر، ۱۴۲۳، ج ۳۱، ص ۴۹ و ۵۱)

ب. ادله و مستندات

اگر مرد با زنی بدون ذکر مهر یا با شرط عدم مهر ازدواج کند، عقد صحیح است. ادله و مستندات آن عبارتند از:

۱. قرآن کریم

۱.۱. آیه ۵۰ سوره احزاب: وَأَمْرًاؤُ مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

منطوق این آیه در مقام بیان حکم اختصاصی برای پیامبر اکرم (ص) است که به موجب آن، زنی مؤمنه می‌تواند بدون مهر، خود را به پیامبر ببخشد و در صورت اراده پیامبر و صرف خواستگاری، نکاح محقق گردد. از حیث منطوق، آیه ناظر به امتیاز پیامبر (ص) است، اما از حیث دلالت التزامی، این اصل استفاده و برداشت می‌شود که ذکر مهر، شرط صحت عقد نکاح نیست؛ چراکه اگر ذکر مهر شرط صحت بود، عقد بدون آن حتی در مورد پیامبر باطل تلقی می‌شد.

۱.۲. آیه ۲۴ سوره نساء: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ

اگرچه ظاهر آیه شریفه این است که مهر (اجور) به عنوان یکی از حقوق مالی زوجه و از تکالیف شرعی زوج (فریضه) محسوب می شود و هرگونه تمتع از زوجه باید در قبال پرداخت مهر باشد ولیکن عبارت «لاجناح» و امکان توافق بر تعیین مهر بعد از عقد، تصریح بر این دارد که مهر به عنوان یکی از ارکان و شرایط صحت عقد نکاح محسوب نمی شود و می تواند بعد از عقد با تراضی زوجین با یکدیگر معین شود.

۲. نصوص مستفیضه و متواتر:

به طور کلی، روایات ظهور بر این دارند که اگر مرد با زنی بدون ذکر مهر یا با شرط عدم مهر ازدواج کند، عقد صحیح است اما درباره اینکه زنی به طور مطلق شرط نفی مهرالمسمی در عقد کند اعم از قبل از دخول و بعد از آن، میان فقها اختلاف نظر است. برخی بر این نظر هستند که روایات ظهور بر این دارند که در اسلام، هبه نفس و اینکه زن خود را بدون مهر به ازدواج کسی درآورد، تنها برای پیامبر اسلام (ص) مجاز است و برای دیگران، ازدواج بدون مهر غیرقابل قبول است و لازم است که مرد به زن چیزی (هرچند کوچک) تقدیم کند تا ازدواج صحیح و مشروع باشد. بنابراین اگر مهر به طور مطلق نفی شود، هم شرط فاسد است و هم عقد.

مبنای مزبور مستند به روایت صحیح الحلبی است که نقل می کند که از امام صادق علیه السلام درباره زنی که خود را به مردی هبه می کند تا بدون مهر با او ازدواج کند، سؤال کردم. فرمود: إِنَّمَا كَانَ هَذَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَمَّا لغيره فلا يصلحُ هذا حتى يعوضها شيئاً يُقدِّمه إليها قبل أن يدخلَ بها، قلَّ أو كثرَ ولو ثوبٌ أو درهمٌ، وقال: يُجزئُ الدرهم؛ این عمل مخصوص پیامبر (ص) است. اما برای غیر او، این عمل صحیح نیست مگر اینکه

چیزی به او ارائه شود که قبل از دخول به او تقدیم گردد، چه کم باشد چه زیاد، حتی اگر یک لباس یا یک درهم باشد. و فرمود: یک درهم کافی است.» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۱، باب ۲ من أبواب المهور، ح ۱) و نیز در صحیح زرارة از امام باقر علیه السلام آمده است: لَا تَحِلُّ الْهَبَةُ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَمَّا غَيْرُهُ فَلَا يَصْلُحُ نِكَاحٌ إِلَّا بِمَهْرٍ؛ هَبَةٌ فقط برای رسول خدا (ص) حلال است، و برای دیگران هیچ نکاحی بدون مهر صحیح نیست.» (همان، ح ۲)

این روایات به وضوح بیانگر این نکته هستند که در فقه اسلامی، هبه نفس به غیر از پیامبر (ص) مجاز نیست و هر ازدواجی باید با مهر همراه باشد و اینکه در روابط زناشویی، حق زن بر مهر باید محفوظ بماند حتی اگر خود او اقدام بر عدم مهر نماید.

در مقابل، مشهور فقها معتقد به عدم اشتراط مهر در عقد نکاح هستند و حتی فساد آن را مبطل عقد نمی دانند. صاحب جواهر در تبیین فلسفه مشروعیت عقد بدون مهر، تاکید می کند که نکاح از جنس معاوضات حقیقی نیست، بلکه تعبیر به "معاوضه" تنها از باب کنایه و مجاز است. چنان که در روایات آمده، نگاه به زنی که انسان می خواهد او را به «بالاترین قیمت» بخرد، مجاز شمرده شده است، در حالی که بیع حرّ باطل است. از این رو، باطل بودن نکاح بدون مهر به دلیل جهل به عوض، قابل قبول نیست و قیاس نکاح به عقود معاوضی مانند بیع صحیح صحیح نیست. بنابراین اشتراط نفی مهر نهایتاً موجب فساد خود شرط می شود و این فساد شرط از قبیل مواردی نیست که مستلزم فساد عقد شود چنان که اگر مهر به عنوان عوض ذکر شود موجب فساد عقد نمی شود. از این رو، در فرض نفی مهر المسمی، تنها شرط و یا تفویض بضع باطل بوده و در نتیجه، مهر المثل ثابت می شود، اما این احتمال نیز به نظر صاحب جواهر مردود شمرده شده؛ چراکه نهایت فساد شرط، در حکم سکوت از مهر است که موجب فساد شرط نیز نمی شود و تاثیری ندارد. در نتیجه، در موارد زیر احکام خاصی برای مفوضه البضع بیان شده است:

الف. در حالت طلاق قبل از دخول، زوجه مستحق متعه است، اعم از اینکه آزاد باشد یا کنیز. این حکم مورد اتفاق فقها و مستند به کتاب و سنت است. چنانچه قرآن کریم می فرماید: «وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» (بقره: ۲۳۶) با این تحلیل که ظاهر «حقاً» و «علی» دلالت بر وجوب دارد، نه استحباب.

ب. طلاق بعد از دخول و قبل از فرض مهر، در این صورت، زوجه مستحق مهر المثل است و مستحق متعه نیست. این مطلب نیز مورد اتفاق و مستند به روایات معتبر است. چنانچه در روایت موثقه ای، امام صادق علیه السلام در پاسخ این سوال که مردی با زنی ازدواج و مواقعه می کند در حالی که برای زن هیچ مهری مشخص نشده و سپس او را طلاق می دهد فرمود: «لا شيء لها من الصداق، فإن كان دخل بها فلها مهر نسائها؛» در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده و مهر مشخصی برای او تعیین نکرده است، گفت: هیچ چیزی از مهر برای او نیست، اما اگر با او دخول کرده باشد، باید مهر زنانش را به او بدهد.» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۱ باب ۲ من أبواب المهور، ح ۵)

ج. وفات قبل از دخول و قبل از فرض مهر، زن مستحق هیچ چیزی نخواهد بود. به دلیل اصل عدم و صحیح حلی از امام صادق علیه السلام که فرمود: «فی المتوفى عنها زوجها قبل الدخول إن كان فرض لها زوجها فلها، وإن لم يكن فرض لها مهرها فلا مهر» (حرعاملی، ۱۴۰۹، باب ۵۸، من أبواب المهور، ح ۲۲)؛ در مورد زنی که شوهرش قبل از دخول فوت کرده است، اگر شوهرش برای او مهر معین کرده باشد، پس او مستحق مهر است. اما اگر برای او مهری تعیین نشده باشد، هیچ مهر و مالی به او تعلق نمی گیرد.» (جواهر، ۱۴۲۳، ج ۳۱، ص ۴۹-۵۱)

به جز ادله صاحب جواهر در حالت اخیر، شاید بتوان به ادله زیر هم استناد نمود:

۱. عدم ثبوت مهر به این دلیل است که در فرض فوت شوهر قبل از وقوعه، از نظر عقلایی، رابطه زناشویی به طور کامل ایجاد نشده و محقق نیافته است و با توجه به آنکه مطابق آیه شریفه (۲۴ سوره نساء) مهر در مقابل تمتع از زوجه قرار گرفته است لذا مهر ثابت نمی شود.

۲. زوجه اقدام به تفویض بضع نموده و خود را در اختیار زوج قرار داده و تمتع و بهره مندی از خود را به او هبه یا تسلیم نموده است.

۲. اجماع: «لا خلاف فی أنَّ ذِکَرَ الْمَهْرِ لیسَ شرطاً فی صحَّةِ العقدِ، بل الإجماعُ بقسمیه علیه مضافاً إلى ظاهرِ آیه (لا جُنَاحَ) والنصوصِ المستفیضةِ أو المتواترة» (جواهر، ج ۳۱، ص ۴۹).

ج. تطبیقات فقهی و حقوقی

۱. عدم ذکر مهر: اگر در نکاح دائم، مهر ذکر نشده باشد، نکاح به خودی خود صحیح است. این بدان معناست که طرفین می توانند بدون تعیین مهر، عقد نکاح را منعقد کنند و به تبع آن، روابط زناشویی خود را آغاز نمایند. ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی نیز تصریح می دارد: «اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده ... باشد، نکاح صحیح است».

۲. شرط عدم مهر: اگر طرفین به صراحت شرط کنند که مهر وجود نداشته باشد، این شرط نیز نمی تواند مانع از صحت نکاح گردد. ماده ۱۰۸۷ در قسمتی دیگر بیان می دارد: اگر در نکاح دائم ... عدم مهر شرط شده باشد نکاح صحیح است»

۳. اگر قبل از توافق بر مهر، نزدیکی بین زوجین واقع شود، زن مستحق «مهرالمثل» خواهد بود.

اگر قبل از تراضی بر مهر معین، بین آنها نزدیکی واقع شود، زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود. (م. ۱۰۸۷ ق.م.)

۴. اگر قبل از توافق و تعیین مهر و قبل از نزدیکی، یکی از زوجین فوت کند، زن مستحق مهری نخواهد بود.

اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمیرد زن مستحق هیچ گونه مهری نیست. (ماده ۱۰۸۸ ق.م.)

قاعده چهارم: القسم واجب للزوجه الدائمه الا فی موارد منصوصه

الف. مضمون قاعده

در نظام حقوق خانواده در اسلام، روابط میان زن و شوهر، مبتنی بر عدالت، محبت و رعایت حقوق متقابل تعریف شده است. یکی از عرصه‌های بروز این عدالت، در صورت تعدد زوجات، رعایت انصاف و عدالت در «قسم» یا نوبت‌گذاری میان همسران است. قاعده‌ی «القسم واجب للزوجه الدائمه الا فی موارد منصوصه» یکی از قواعد مسلم فقهی است که اجرای آن، از عناصر مهم در تحکیم بنیان خانواده و حفظ کرامت زن در زندگی زناشویی به شمار می‌رود. این قاعده ناظر بر آن است که زوج در صورت داشتن بیش از یک همسر دائم، زمان و توجه خود را به عدالت میان آنان تقسیم کند، مگر در مواردی که نص خاص یا دلیل معتبر شرعی برخلاف آن وجود داشته باشد.

قسم در لغت به معنای تقسیم، قسمت کردن (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۲۰۱۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۷۰)، حظ، نصیب، سهم، حصه (طریحی، ۱۴۱۶، ج ۶، ص ۱۳۹)، عطا و بخشش (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۷، ص ۵۷۰) و در اصطلاح فقهی به عنوان یکی از حقوق زوجه در عقد نکاح دائمی است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۱۳۵)

که به موجب آن شوهر باید شب‌های خود را به طور منصفانه بین همسران تقسیم کند.

(جواهر، ۱۴۲۳، ج ۳۱، ص ۱۴۶؛ مکارم، کتاب النکاح، ج ۶، ص ۱۱۲)

حق قسم یکی از مباحث مهم در حوزه حقوق خانوادگی، به ویژه حقوق زنان است که در منابع فقهی اسلامی برای آن باب مستقلی اختصاص یافته است. تمامی فقها بر وجوب این حق اتفاق نظر دارند. بر اساس این قاعده، در ازدواج دائم شوهر وظیفه شرعی و الهی دارد در تقسیم وقت و نوبت‌گیری میان همسران خود عدالت کامل را رعایت کند. نکته مهم در این قاعده آن است که عدالت مورد نظر، منحصر در مساوات در بیوته شبانه نیست، بلکه دامنه آن فراتر رفته و شامل توجه عاطفی، معاشرت به معروف، رفتار محبت آمیز، رعایت شأن انسانی زوجه و فراهم آوردن فضای انس و آرامش برای هر یک از همسران نیز می‌شود. حتی در شرایطی که مرد توانایی مالی یا قدرت بر عمل زناشویی نداشته باشد، حق انس و محبت زوجه ساقط نمی‌شود و باید به نحوی متناسب با توان، آن را تأمین کند. از همین رو، این اصل، یکی از پایه‌های اصلی عدالت در نظام خانوادگی اسلامی محسوب می‌شود و نقش برجسته‌ای در تقویت بنیان خانوادگی و جلوگیری از بروز تنش‌های داخلی ایفا می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۳۰۹؛ نجفی، ۱۴۲۳، ج ۳۱، ص ۱۴۸؛ سبحانی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۹۳).

در متون فقهی، حق قسم به عنوان یک حق ذاتی، مستقر و غیرقابل سلب برای زن شناخته شده است که تنها با رضایت خود او قابل اسقاط است (مکارم، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۱۲۸؛ شبیری زنجانی، ۱۴۰۲، ج ۲۴، ص ۷۴۹۱؛ امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۷۴۵).

بنابراین، آنچه در فقه، تحت عنوان «حکم شرعی وجب تقسیم شب‌ها» مطرح است، تنها جزئی از ساختار گسترده‌ی این قاعده فقهی است. قاعده عدالت در قسم، در حقیقت شامل مجموعه‌ای از الزامات اخلاقی، حقوقی رفتاری در روابط میان همسران متعدد است و از حیث مفهومی و فقهی، دارای کلیت و قابلیت تعمیم بر موارد متنوع است؛ از جمله

مواردی که زوج توان جنسی یا مالی لازم را ندارد و یا زوجه در مکانی دورتر از زوج باشد، در این موارد نیز زوج مکلف به تأمین حداقلی از انس و مودت و آرامش روحی و روانی زوجه است.

این قاعده همچنین متکی بر مبانی فکری و اخلاقی عدالت، کرامت زوجه و جلوگیری از ظلم ناشی از کم توجهی به زوجه نیز است و به گونه‌ای با قواعد دیگری مانند معاشرت به معروف نیز ارتباط وثیقی دارد. بر این اساس، می‌توان آن را به عنوان یک قاعده مستقل و بنیادین در فقه خانواده دانست که ضمن انطباق با اصول شرعی و روح حاکم بر نظام خانواده در اسلام، در رویارویی با مصادیق متنوع و متغیر نیز کارآمد و قابل اجرا باقی می‌ماند.

ب. ادله و مستندات

۱. قرآن کریم

۱.۱. آیه ۵۱ سوره احزاب:

«تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ...» هر که از همسران خود بخواهی به تعویق انداز و هر که بخواهی نزد خود جا دهی...

این آیه به وضوح بر حق تخییر پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله به طور مطلق و بدون هیچگونه قیدی در رعایت نوبت میان همسران دلالت دارد. این امر، یکی از احکام اختصاصی و مخصوص به مقام نبوت (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۶، ص ۳۳۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱۷، ص ۳۸۵) بوده و به جهت تعظیم مقام نبوت بوده است (جرجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۰۱) که در قرآن مجید، به ویژه در آیه ۵۱ سوره احزاب نیز ذکر شده است.

طبق روایات منقول از مفسران، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در عمل تا حد امکان سعی می‌کرد در تقسیم وقت و نوبت‌گیری میان همسران خود عدالت را رعایت کند، ولی

در برخی مواقع که شرایط خاصی وجود داشت، این مساوات را به اقتضای شرایط معلق می‌دانست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱۷، ص ۳۸۵).

مدلول التزامی این آیه بر اصل وجوب قسم و رعایت نوبت برای سایر مردان دلالت دارد. به عبارت دیگر، از معنای عدم وجوب قسم در مورد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به عنوان استثنای مقام نبوت، چنین استفاده می‌شود که رعایت حق قسم و عدالت در تقسیم وقت میان همسران بر تمام مردان مسلمان واجب است.

۲.۱. آیه ۳ سوره نساء:

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»

این آیه به صراحت شرط جواز تعدد زوجات را عدالت میان آنان معرفی می‌کند و در صورت بیم از عدم عدالت، تنها یک همسر را تجویز می‌کند.

۱.۳. آیه ۱۹ سوره نساء:

«وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

این آیه نیز بر حسن معاشرت تأکید دارد که یکی از مصادیق آن، رعایت عدالت میان همسران در نوبت‌گذاری می‌باشد.

۲. سنت

روایت نبوی: «خیرکم خیرکم لنسائه، وأنا خیرکم لنسائی» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۴۳).

این روایت، پیامبر را به عنوان الگوی حسن رفتار با همسران معرفی می‌کند و اینکه خود حضرت نیز به رغم داشتن اختیار در عدم رعایت نوبت، در عمل عدالت را تا حد امکان رعایت می‌فرمودند (بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۷، ص ۲۹۸). بنابراین به موجب تاسی به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌هرچند برای ایشان این امر وجوب ذاتی نداشته برای مردان دیگر

رعایت آن واجب است. چنانچه معروف است که «فانه کان یقسم بینهن» (بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۷، ص ۲۹۸)

۳. اقوال فقها

مشهور فقهای امامیه بر وجوب رعایت عدالت در قسم میان همسران تأکید کرده‌اند و آن را یکی از حقوق واجب زوجه دانسته‌اند. (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۳۱؛ ص ۱۴۸؛ خمینی، ۱۳۷۹، ص ۷۴۵؛ مکارم، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۳۲۴)

برخی از فقها، تشریع حق قسم را موجب ایجاد انس، محبت، و دفع آزار و اذیت میان زوجات دانسته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۳۱۰-۳۰۹) و عده ای دیگر، آن را برخاسته از اصل عدالت (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ (نساء: ۳)) و مبتنی بر حسن معاشرت (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ (نساء: ۱۹)) و تقویت پیوند عاطفی میان همسران شمرده‌اند. (نجفی، ۱۴۲۳، ج ۳۱، ص ۱۴۸)

ج. تطبیقات فقهی و حقوقی

۱. استثنائات قاعده:

حق قسم برای زوجه نابالغ، دیوانه‌ی دائمی و زنی که بدون اذن شوهر به سفر غیرضروری رفته، ساقط بوده و رعایت آن توسط زوج واجب نیست. (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۹۴؛ فاضل هندی، بی تا، ج ۵، ص ۵۱۰)

۲. شرط تحقق حق قسم:

فقهای امامیه معتقدند که این حق پس از دخول و به شرط تمکین زوجه ثابت می‌شود. بنابراین، برای زوجه‌ی ناشزه حق قسم وجود ندارد. (شهید ثانی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۳۱۲-۳۱۰؛ نجفی، ۱۴۲۳، ج ۳۱، ص ۱۵۴-۱۵۰؛ فاضل هندی، بی تا، ج ۷، ص ۵۱۲-۵۱۰)

۳. ابعاد حقوقی حق قسم در قانون مدنی ایران:

اگرچه تعدد زوجات در قانون مدنی به طور مطلق ممنوع نیست، اما رعایت عدالت یکی از شروط اساسی ادامه‌ی چنین رابطه‌ای است. بر اساس مواد ۱۱۰۲ تا ۱۱۰۴ ق.م.، رابطه زوجیت با نکاح صحیح برقرار می‌شود و حسن معاشرت و معاضدت در امور خانوادگی از تکالیف متقابل زوجین است. از روح این مواد می‌توان استنباط کرد که رعایت نوبت‌گذاری عادلانه (قسم) نیز با فلسفه‌ی عقد نکاح و اهداف آن همچون مودت، رحمت و آرامش سازگار است.

ماده ۱۱۰۲ ق.م. «همین که نکاح به طور صحت واقع شد روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود.»

اگر مطابق فقه اسلامی، معتقد باشیم که رعایت قسم و نوبت‌گذاری میان زوجات یکی از حقوق مسلم زوجه محسوب می‌شود، در این صورت یکی از مصادیق این ماده نیز رعایت حق قسم زوجه خواهد بود.

ماده ۱۱۰۳ ق.م. «زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند.»

در صورتی که یکی از مبانی حق قسم را حسن معاشرت بدانیم، رعایت حق قسم نیز به عنوان یکی از مصادیق این ماده بوده و رعایت آن واجب است.

ماده ۱۱۰۴ ق.م. «زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند.»

بدیهی است در فرضی که یکی از حکمت‌های تشریع حق قسم را ایجاد الفت و محبت بیشتر میان زوجین و تحکیم نظام خانواده بدانیم، رعایت حق قسم واجب خواهد بود.

نتیجه گیری

۱. تبدیل فقه از وضعیت مسائل و فروع متعدد به یک نظام ضابطه‌مند بر اساس قواعد فقهی، دارای اهمیت به سزایی است. این رویکرد نه تنها باعث سامان‌دهی دانش فقهی می‌شود بلکه درک عمیق‌تر و کاربرد منسجم‌تر احکام شرعی را نیز تسهیل می‌کند. در این میان، توجه به نصوص لفظی به ویژه قرآن کریم نقش مهمی ایفا می‌کند. زیرا قرآن، منبع اولیه و اصلی احکام اسلامی است.

۲. شناسایی احکام و گزاره‌های فقهی مربوط به حقوق خانواده و به ویژه روابط زوجین در قرآن کریم، امری امکان‌پذیر و ضروری است. این گزاره‌ها از جهت نظری، می‌توانند پایه‌های اصلی برای استنباط و تدوین قواعد فقهی در حوزه حقوق خانوادگی قرار گیرند و از جهت عملی، در تصمیم‌گیری‌های قضایی و حل تعارضات خانوادگی نیز مؤثر هستند.

۳. از جمله قواعد فقهی که نقش محوری در تنظیم روابط زناشویی دارند و از سوره احزاب قابل استخراج و شناسایی هستند، عبارتند از:

قاعده عدم جواز فسخ نکاح توسط زن بدون دخالت مرد یا مجوز شرعی (آیه ۲۸)، این قاعده ثبات خانوادگی را تضمین می‌کند.

قاعده سراح جمیل (آیه ۴۹)، بر روابط اخلاقی و انسانی در انحلال رابطه زناشویی را تاکید می‌کند.

قاعده عدم اشتراط مهر در عقد دائم (آیه ۵۰)، تسهیلاتی برای انجام نکاح فراهم می‌کند.

قاعده وجوب عدل در قسم (آیه ۵۱)، عدالت و انصاف را در روابط چندهمسری تقویت کرده و نزاع میان زوجات و یا زوجات با زوج را کاهش می‌دهد.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸
۲. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴
۳. جبعی عاملی، زین الدین بن علی، شرح اللمعه، قم، انتشارات داوری، ۱۴۱۰
۴. _____، مسالک الافهام، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۹
۵. _____، موسوعه الشہید الثانی، قم، مرکز العالی للعلوم الثقافه الاسلامیه، ۱۴۳۴
۶. جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم، تفسیر شاهی، بی جا، نوید، ۱۳۶۲
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۰، ص ۷۸۱
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعہ، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۰۹
۹. حسینی، محمد، تفسیر اهل بیت علیہم السلام، قم، مطبع، ۱۳۹۳
۱۰. حکیم، محسن، منهاج الصالحین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۱۰
۱۱. حلی، حسن بن یوسف، تذکرہ الفقہاء، تہران، مکتبہ الرضویہ لاحیاء آثار الجعفریہ، ۱۴۱۴
۱۲. _____، قواعد الاحکام، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳
۱۳. حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳
۱۴. حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: جامعہ مدرسین، ۱۴۱۰ق.

١٥. خوئی، محاضرات فی الفقه الجعفری، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامی، ١٤٢٩، ص ٢٢٢
١٦. الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ١، بیروت: دارالمعرفه، ١٤١٢
١٧. زبیدی، محمدمرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر، ١٤١٤ق.
١٨. سبحانی، جعفر، نظام النکاح فی الشریعۃ الاسلامیۃ الغراء، قم، موسسه الامام الصادق (ع)، ١٤١٤ق.
١٩. شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، قم، مرکز فقهی امام محمد باقر (ع)، ١٤٠٢
٢٠. صدوق، محمدبن علی، من لایحضره الفقیه، قم، موسسه النشر الاسلامی، ١٤١٣
٢١. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٣٨٣
٢٢. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، قم: مرتضوی، بی تا
٢٣. طوسی، محمدبن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، المکتبه المرتضویه، ١٣٨٧ق.
٢٤. _____، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ١٤١٨
٢٥. عبدالمنعم، محمد عبدالرحمن، معجم المصطلحات والالفاظ الفقهیه، قاهره، دارالفضیله، ١٤١٩
٢٦. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، ١٤١٥

۲۷. عمید زنجانی عباسعلی، آیات الأحكام، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات

علوم اسلامی، ۱۳۸۲

۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰

۲۹. فاضل هندی، محمد، کشف اللثام، قم، موسسه النشر الاسلامی، بی تا

۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: هجرت، ۱۴۱۰

۳۱. فیومی، محمد بن احمد، المصباح المنیر، بی جا: مکتبه العصریه، ۱۴۱۸ ق.

۳۲. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمومنین

علی (ع)، ۱۴۰۶

۳۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۳

۳۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳

۳۵. _____، مرآه العقول، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴

۳۶. مقدس اردبیلی، أحمد بن محمد، زبدۀ البیان فی أحكام القرآن، قم، مکتبه

المرتضویه، بی تا

۳۷. مغربی، نعمان بن محمد، دعايم الإسلام، قم، موسسه آل البيت (ع)، ۱۳۸۵

۳۸. مکارم شیرازی ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، مدرسه الإمام علی بن

أبی طالب (علیه السلام)، ۱۳۸۵

۳۹. _____، کتاب النکاح، قم، مدرسه الإمام علی بن أبی طالب

(علیه السلام)، ۱۴۲۴

_____ ناصر، تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵

۴۰. موسوی خوئی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، قم، مدینه العلم، ۱۳۹۴

۴۱. موسوی خمینی، روح الله، تحرير الوسیله، تهران، موسسه نشر و تنظيم

آثار امام خمینی، ۱۳۷۹

۴۲. موسوی روضاتی، احمد، اجماعات الفقهاء المتقدمين، بيروت، موسسه

الاعلمی، ۱۴۳۲

۴۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، تهران، المكتبه الاسلامیه، ۱۴۳۲